

- روایات وارده در باب تربیت عبادی نماز..... ۳
۱. روایت صحیحہ معاویہ بن وہب..... ۳
۲. روایت صحیحہ حلبی..... ۳
- تفاوت دو روایت..... ۳
۳. خبر فضاله..... ۳
۴. روایت موثقہ احمد بن محمد بن ابی نصر بزندی..... ۴
- بررسی روایت..... ۴
۵. روایت عیسی بن زید..... ۴
- بررسی روایت..... ۵
۶. روایت راوندی..... ۵
- بررسی روایت..... ۵
۷. روایت جعفریات..... ۶
- بررسی روایت..... ۶
۸. روایت عوالی الآلی..... ۶
- بررسی روایت..... ۶
۹. روایت خصال..... ۶
- جمع بندی روایات..... ۷
- طایفه اول..... ۷
- طایفه دوم..... ۸
- طایفه سوم..... ۸
- پرسش و پاسخ..... ۹
- نسبت ضرب در مانحن فیہ با ادله عدم ضرب..... ۹
- حاصل بحث..... ۱۰
- قیود ارتکازی و قرائن لیبہ..... ۱۱
۱. رعایت مراتب مؤاخذہ..... ۱۱

۲. رعایت حال کودک ..... ۱۲

نتیجه نهائی ..... ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

## روایات وارده در باب تربیت عبادی نماز

در بحث تربیت عبادی در خصوص نماز، روایاتی وارد شده که سه روایت در جلسه قبل بیان شد که عبارت بودند

از:

### ۱. روایت صحیحہ معاویة بن وهب

معاویة بن وهب، قال سألتُ أبا عبد الله ع في كم يؤخذ الصبي بالصلاة فقال «فيما بين سبع سنين و ست سنين» قلتُ في كم يؤخذ بالصيام فقال «فيما بين خمس عشرة أو أربع عشرة و إن صام قبل ذلك فدعه فقد صام ابني فلان قبل ذلك و تركته!». حضرت فرمودند: بین سبع سنین و ست سنین که ده نکته ذیل آن بیان شد. روایت اول، عنوانش یُوخذ هست یعنی یعاقب.

### ۲. روایت صحیحہ حلبی

صحیحہ حلبی از جعفر بن محمد عن ابيه قال قال رسول الله ص «مروا صبيانكم بالصلاة إذا كانوا أبناء عشر سنين»<sup>۲</sup> است که در اینجا عنوان امر بود؛ ولی آن جا مؤاخذہ بود.

### تفاوت دو روایت

پس تفاوت این دو روایت، روشن است. این دو روایت معتبره است که یکی عنوان امر و دیگری عنوان مؤاخذہ دارد.

امر، جنبه ایجابی دارد که او را وامی دارد؛ یعنی توصیه می کند و مؤاخذہ، این است که در حالت ترک، معاقبه هم دارد.

### ۳. خبر فضاله

روایت سوم خبر فضاله است، و بإسناده عن عبد الله بن فضالة عن أبي عبد الله أو أبي جعفر ع في حديث قال سمعته يقول «يترك الغلام حتى يتم له سبع سنين فإذا تم له سبع سنين قيل له اغسل وجهك و كفئك فإذا غسلها قيل

<sup>۱</sup> - تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۲، ص: ۳۸۱

<sup>۲</sup> - الجعفریات (الأشعثيات)؛ ص ۵۱

لَهُ صَلَّ ثُمَّ يَتْرُكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تِسْعُ سِنِينَ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمُ الْوُضُوءِ وَ ضُرِبَ عَلَيْهِ وَ أَمْرٌ بِالصَّلَاةِ وَ ضُرِبَ عَلَيْهَا فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَ الصَّلَاةَ غَفَرَ اللَّهُ لَوْلَدَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»<sup>۳</sup> که در دو جای وسائل آمده و سندش کاملاً ضعیف است. از جهات متعدد، ضعف دارد. در آن جا هم «نه» آمده، هم «امر» و هم «ضرب» دارد. در هفت سالگی، امر می‌شد و در نه سالگی، ضرب را اجازه داده بود؛ منتهی روایت، ضعیف هست. این سه روایت، در جلسه پیشین بیان شد.

#### ۴. روایت موثقه احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی

روایت چهارم موثقه احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی است. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الرِّضَاعِ قَالَ: «يُؤْخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ وَ لَا تَغْطِي الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا مِنْهُ حَتَّى يَحْتَلِمَ»<sup>۴</sup>.

#### بررسی روایت

- ۱- این روایت هم شبیه روایت اول از معاویه بن وهب است و تعبیرش «يُؤْخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ» است.
- ۲- این روایت از لحاظ سندی معتبر است. سند مرحوم صدوق، به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی تام است؛ و خود ایشان هم از اصحاب بزرگ امام رضا و امام کاظم علیهما السلام هست.
- پس روایت اول و چهارم، در واقع یک مطلب دارند، با این تفاوت که در هر دو یؤخذ دارد؛ منتهی روایت اول، «سبع و ست» داشت و در اینجا سبع دارد و نکاتی که در روایت اول بیان شد، عیناً در اینجا هم می‌آید.

#### ۵. روایت عیسی بن زید

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ عَائِذِ بْنِ حَبِيبٍ بِيَاغِ الْهَرَوِيِّ عَنْ عِيْسَى بْنِ زَيْدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «يَتَغَرُّ الْغُلَامُ لِسَبْعِ سِنِينَ وَ يُؤْمَرُ بِالصَّلَاةِ لِتِسْعِ وَ يَفْرُقُ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ لِعَشْرِ وَ يَحْتَلِمُ لِأَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً وَ مُنْتَهَى طَوْلُهُ لِاثْنَتَيْنِ وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ مُنْتَهَى عَقْلُهُ لِثَمَانِ وَ عَشْرِينَ سَنَةً إِلَّا التَّجَارِبَ»<sup>۵</sup>

یعنی آن وقتی که دندان‌هایش می‌ریزد و دندان جدیدی می‌روید و این «يَتَغَرُّ الْغُلَامُ لِسَبْعِ سِنِينَ» حال طبیعی‌اش آن وقت است که به مرحله جدیدی می‌رسد و همان جا می‌فرماید: «يُؤْمَرُ بِالصَّلَاةِ لِتِسْعِ» در نه سالگی امر به نماز می‌شود

<sup>۳</sup>- وسائل الشیعة؛ ج ۴؛ ص ۲۰

<sup>۴</sup>- وسائل الشیعة؛ ج ۲۱؛ ص ۴۶۰

<sup>۵</sup>- الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۶؛ ص ۴۶

و «يُفَرِّقُ بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ لِعَشْرِ» ده ساله که شدند، از هم جدا می‌شوند و «يَحْتَلِمُ لِأَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً» تا آخر که روایت مفصلی است. این روایت، بر خلاف روایات قبلی، امر به نماز را روی نه سال آورده است.

## بررسی روایت

(۱) از نظر سند ضعیف است؛ برای اینکه هم عائد و عیسی بن زید توثیق ندارند وهم مرفوعه است؛ پس سند معتبر نیست.

(۲) از لحاظ دلالت، فرق این روایت با قبلی‌ها این است که «یؤمر لتسع» دارد. یعنی نه سال آمده است.

(۳) این روایت مربوط به پسر است. در دختر الغاء خصوصیت نمی‌شود؛ چون در این روایت دارد که «و یحتلم لأربع عشر»، می‌گوید: در چهارده سالگی محتلم می‌شود؛ و لذا الغاء خصوصیت در اینجا، خیلی دشوار است. بنابراین «تسع»؛ یعنی نه سال که در این روایت (امر به نماز) آورده و در خبر فضاله (ضرب) آورده، هر دو ضعیف است؛ و نه سال، دلیل معتبری ندارد.

## ۶. روایت راوندی

السَّيِّدُ فَضْلُ اللَّهِ الرَّوَندِيُّ فِي تَوَادِرِهِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ سِتِّ سِنِينَ وَ اضْرِبُوهُمْ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ سَبْعِ سِنِينَ وَ فَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ عَشْرِ سِنِينَ»

«مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ سِتِّ سِنِينَ» یعنی وقتی که شش یا هفت ساله هستند، امرشان بکنید «وَ اضْرِبُوهُمْ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ سَبْعِ سِنِينَ» و وقتی هفت ساله هستند، بزنید؛ منتهی جمله «وَ اضْرِبُوهُمْ» در نسخه بحار نیست؛ و «وَ فَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ عَشْرِ سِنِينَ»

## بررسی روایت

(۱) این روایت هم از نظر سند ظاهراً معتبر نباشد. سندی که ایشان آنجا دارد ظاهراً خالی از ضعف و اشکال نیست.  
(۲) از لحاظ دلالتی تا آنجا که گفته شده دو نسخه دارد. بعضی شش دارد. بعضی هفت دارد. شش و هفت در روایت دیگر هم بود. این روایت، مطابق با روایت اول است؛ اما «اضربوهم» اختلاف نسخه دارد. در یک نسخه «اضربوهم إذا

۶- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۳، ص: ۱۹

کان ابناء سبع سنين» هست؛ ولی در نسخه‌ای که بحار از راوندی نقل کرده، نیست؛ و لذا اختلاف نسخه هست و به آن اعتماد نمی‌شود کرد.

## ۷. روایت جعفریات

الْجَعْفَرِيَّاتُ، أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص «مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ عَشْرِ سِنِينَ»<sup>۷</sup>

### بررسی روایت

این روایت، حرف جدیدی می‌زند. تا حالا شش و هفت و نه بود؛ ولی اینجا عشر سنين آمده که امر است و وقتی «ده ساله» شدند که مضمون جدیدی در اینجا است.

این روایت سندش ظاهراً اعتبار دارد. ولی محمد یا موسی هرکدام ضعف دارد؛ و لذا این روایت هم اعتباری ندارد.

## ۸. روایت عوالی الآلی

عَوَالِي اللَّائِي، عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ «مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا بَلَغُوا سَبْعًا وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا إِذَا بَلَغُوا تِسْعًا وَ فَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا عَشْرًا»<sup>۸</sup>

### بررسی روایت

این روایت از نظر سند مقطوعه است؛ یعنی سند ندارد. اینجا مطابق روایات قبلی است. این روایت می‌گوید: وقتی هفت ساله شدند، امرشان بکنید. و وقتی نه ساله شدند، می‌توانید، بزنید.

## ۹. روایت خصال

وَ فِي الْخِصَالِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ عَلِيٍّ ع فِي حَدِيثِ الْأَرْبَعِمِائَةِ قَالَ: «عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَ خُدُّوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا ثَمَانِي سِنِينَ»<sup>۹</sup>

<sup>۷</sup> - مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۳؛ ص ۱۹

<sup>۸</sup> - همان

«عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ»، می‌گوید: نماز را به آن‌ها یاد بدهید، «وَاذْكُرُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا ثَمَانِيَةَ سِنِينَ»، می‌گوید: وقتی به هشت سالگی برسند، به نماز وادارید. این هم یک مضمون جدیدی است که شاید راهی برای تصحیح سندش باشد. بنابراین نه روایت در اینجا ذکر شد. ممکن است روایات دیگری هم باشد؛ ولی بعید است؛ و در اینجا مناسب است که اخبار عامه هم دیده شود.

## جمع‌بندی روایات

جمع‌بندی و دسته‌بندی این روایات این است که در اینجا چند روایت دارای اعتبار روشنی است. از جمله: روایت معاویه بن وهب و حلبی و ابی نصر بزنطی و احتمالاً همین حدیث اربعمائه هم باشد. نکته اول: این که سند معتبر از این نه روایت، سه یا چهار تا هست. نکته دوم: این که در این روایات سه تا تعبیر بود:

۱- امر

۲- أخذ

۳- ضرب

## طایفه اول

تعبیر ضرب در روایت معتبره‌ای وجود نداشت؛ زیرا:

- ۱- در روایت سوم فضاله بود که معتبر نبود،
  - ۲- خبر مستدرک که آن‌جا هم سندش، محل بحث بود، علاوه بر این که اختلاف نسخه هم داشت که در یک نسخه «وَأَضْرَبُوهُمْ» بود و در نسخه دیگر نبود،
  - ۳- در خبر عوالی بود که آن‌جا هم اعتبار نداشت.
- پس تعبیر ضرب، در سه روایت آمده که هیچ‌کدام اعتبار ندارد. درحالی که یکی اختلاف نسخه داشت؛ منتهی دو تا روایت، نه سال می‌گفتند و یک روایت، هفت سال می‌گفت، البته هیچ‌کدام اعتبار ندارد. پس این یک طایفه می‌شود که دو بیان دارد و همه ضعیف هستند.

<sup>۹</sup>- وسائل الشیعة، ج ۴، ص: ۲۱

نکته سوم: دلیلی برای ضرب وجود ندارد که این کار را باید بکند؛ منتهی از باب ولایت نه در خصوص نماز، روایاتی هست که او حق دارد در ضربی که به حد نرسد. پس از باب قاعده کلی ولایت، جواز ضرب ممکن است؛ منتهی در حد یکی دو تا ضرب که به خدش و ارش نرسد؛ و الا سند معتبری ندارد.

## طایفه دوم

روایاتی که امر دارد:

- ۱) در روایت حلبی بود که «مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا أَبْنَاءَ عَشْرِ سِنِينَ» که این روایت معتبر بود،
  - ۲) در روایت عوالی بود که امر دارد و هفت سال است،
  - ۳) در روایت غیر معتبره که در نه سال امر دارد،
  - ۴) در روایات ده سال بود که آن ده و نه سال، ضعیف هستند،
- پس چهار روایت امر دارد که در دو روایت، هفت سال داشت که یکی معتبر بود. (حلبی) و دیگری هم غیر معتبر. (عوالی) و در دو روایت دیگر هم که امر هست؛ یکی نه بود و دیگری ده سال داشت که این دو روایت هم اعتبار ندارد. بنابراین سه روایت ضرب بود که همه ضعیف بودند و چهار روایت امر آمده که دو تا هفت سال می‌گوید. یکی نه و دیگری ده سال می‌گوید که روایت هفت سال معتبر هست و بقیه معتبر نیست.

## طایفه سوم

روایاتی که «یؤخذ» دارد:

- ۱- روایت معاویه بن وهب که «فِي كَمِّ يُوْخَذُ الصَّبِيُّ بِالصَّلَاةِ» بود که حضرت فرمود «فِيمَا بَيْنَ سَبْعِ سِنِينَ وَ سِتِّ سِنِينَ» که معتبر است.
  - ۲- در حدیث اربعمائه هست که ذکر شد «عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَ خُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا ثَمَانِيَةَ سِنِينَ».
  - ۳- در روایت بنظمی هم هست که آنجا هم «يُوْخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ» دارد.
- پس در هفت سال، دو روایت معتبر دارد؛ و یک روایت هم در هشت سال دارد. این‌ها با هم تعارضی ندارند. برای اینکه یؤخذ حداقلش در دو روایت هست که می‌گوید شش و هفت می‌تواند مؤاخذه بکند؛ منتهی در هشت سال که می‌گوید مؤاخذه بکند، احتمالاً جایز است و احتمالاً درجه مؤاخذه را می‌تواند بالاتر بیاورد. پس تعارضی بین این‌ها نیست.



## پرسش و پاسخ

پرسش: آیا مناطق جغرافیایی و آب و هوایی هم در مؤاخذه دخالت دارد؟

پاسخ: تفاوت فردی یا منطقه‌ای در اینجا دخیل است. ولی این‌ها جمع‌های تبرعی است و قرینه‌ای در این نیست، ممکن است این را بگوید؛ ولی به‌رحال چون آن دو روایت مطلق است، از هفت‌سالگی قطعاً می‌تواند مؤاخذه و معاتبه کند. البته این روایت، وجوب را می‌رساند. و اگر کسی در وجوبش هم تردید بکند، استحباب و رجحان مؤکدش قطعی است؛ یعنی از شش، هفت‌سالگی باید این کار را انجام بدهد و این مطلب، منطبق با روایات هفت سال هم هست که از هفت سال دوم، فعالیت‌های ویژه تربیتی، شروع می‌شود.

## نسبت ضرب در مانحن‌فیه با ادله عدم ضرب

یؤخذ همان معاقبه و مؤاخذه است که شامل ضرب و این‌ها هم می‌شود. چون مؤاخذه و معاقبه کردن به این است که او را وادارد و توبیخ بکند یا بزند و امثال این‌ها می‌شود؛ منتهی ادله‌ای وجود دارد که باید نسبت این ضرب را با آن ادله سنجید که آن ادله می‌گوید: ضرب و جرح و آزار مردم جایز نیست. یعنی در باب ضرب و جرح ادله‌ای و مطلقاتی هست که نمی‌شود کسی را زد و ضرب و جرحی وارد کرد. آن وقت نسبت این «يُؤْخَذُ الصَّبِيُّ» در سبع که اطلاقش شامل ضرب هم می‌شود، با آن‌هایی که می‌گوید: دیگران را نزنید، این نسبت به صبی، عموم و خصوص من وجه می‌شود. در «يُؤْخَذُ الصَّبِيُّ»، مؤاخذه‌های عتاب و خطاب و قولی و این‌ها وجود دارد و ضرب هم وجود دارد. آن ادله هم که می‌گوید: نزنید، نزدن غیر صبی و در مقام‌های دیگر دارد و زدن در مقام صبی و این مقام هم دارد. آن وقت «ضرب صبی برای صلاة» ماده اجتماع می‌شود که این یؤخذ، ماده اجتماعش است. که این روایات امر به ضرب می‌کند و ادله ضرب و جرح، نهی می‌کند. پس اجتماع امر و نهی می‌شود و این‌ها تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند چون اینجا شهرت موردقبول ما نیست. ممکن است مطلقاتی در قرآن باشد که نباید زد و نباید اذیت کرد؛ و اگر آن‌هم نباشد، موافقت و مخالفت عامه اینجا وجهی ندارد. بنابراین تساقط می‌کنند و رجوع به مطلقات می‌شود که نباید دیگری را اذیت کرد؛ و لذا یؤخذ نمی‌تواند ضرب را بگیرد ولو اینکه اطلاق دارد؛ ولی چون «يُؤْخَذُ» معارض با ادله ضرب و جرح است و عموم و خصوص من وجه در ماده اجتماع نمی‌تواند اثر بگذارد و لذا نتیجه‌اش تقیید است. یعنی خود تقیید نیست بلکه نتیجه تقیید دارد. چون این‌ها تعارض کرده‌اند و تساقط کرده‌اند، مطلقات می‌گوید: نمی‌شود کسی را زد.

پرسش: تقیید یعنی چه؟

پاسخ: تقیید این است که یکی می‌گوید: «اکرم العلماء» و دیگری می‌گوید: «لا تکرّم العالم الفاسق» در این مثال دلیل، این مورد را بیرون برده است. ولی در مانحن‌فیه، دلیلی نیست که بگوید: این مورد را از اینجا بیرون برده‌اند، بلکه

می‌گوید: این دلیل، این طور می‌گوید. و آن دلیل، آن طور می‌گوید؛ منتهی چون نمی‌توانند با هم عمل کنند، هر دو ساقط می‌شوند و نتیجه‌اش، تقیید می‌شود. پس در مواردی که اجتماع امر و نهی می‌شود و تساقط می‌شود و بعد رجوع به مطلقات شود، نتیجه تقیید وجود دارد، نه اینکه تقیید صریح باشد.

نکته: اگر مطلقات قرآنی در باب ضرب باشد، مرجح می‌شود. اگر آن‌هم نباشد، ساقط می‌شود و مطلقات روایی و این‌ها مرجع می‌شود.

## حاصل بحث

بنابراین از یوخذ نمی‌شود ضرب را به دست آورد و ضرب هم در روایت معتبری نبود و لذا برای تربیت عبادی و نماز، ضرب به عنوان یک دستور تربیتی داده نشده است که گفته شود: واجب یا مستحب است؛ اما اینکه جایز است این کار را بکند یا نه؟ ممکن است گفته شود: در حد معدود می‌تواند بزند؛ ولی آن‌هم جواز است نه به عنوان روشی که گفته شود: آن را با این روش انجام بدهد. یعنی وجوب و استحباب ندارد. چون ممکن است کسی بگوید: این را حمل بر استحباب بکند. نه خیر استحباب هم ندارد. آن وقت از باب امر به معروف و نهی از منکر که یک مرتبه‌اش ضرب است، بچه را قطعاً نمی‌گیرد؛ و لذا نسبت به بچه، زدن وجهی ندارد.

این نتیجه مهمی است که گرفته شد که برای تربیت عبادی و نماز، ضرب به عنوان یک دستور تربیتی داده نشده است. آن وقت به طریق اولی در سایر اعمال و تکالیف دیگر هم ضرب وجود ندارد. حکم این است که گفته شود: «ضرب به عنوان یک روش تربیتی در باب عبادات نیست.» در سایر امور هم به طریق اولی نیست. پس کلاً این روش، به عنوان یک روش تربیتی برداشته شد. جواز مسئله هم با قیود محدودی امکان دارد.

پرسش: از کجا جواز مسئله ضرب استفاده می‌شود؟

پاسخ: جواز را طبق آنچه در تعزیرات گفته شده: از باب ولایت که محدود به یکی دو تا ضرب باشد استفاده می‌شود.

اینجا اگر به عنوان روش تربیتی گفته شود: ضرب امر استحبابی و رجحانی دارد. در پاسخ گفته می‌شود: در مقام عبادت و نماز، ضرب جایز نیست و در سایر امور هم، به طریق اولی جایز نیست؛ و در اعتقادات هم نمی‌توان گفت، به طریق اولی نیست. ولی در اعتقادات هم دلیلی نبود.

پرسش: اگر ولی نزند کودک اصلاً نماز خوان نخواهد شد؟

پاسخ: ممکن است گفته شود: اهتمام شدید شارع نسبت به نماز و احراز این که اگر نزنند، این بچه روحیاتی دارد که اصلاً نمازخوان نخواهد شد و مطمئن باشد که زدن موجب نمازخوان شدنش می شود، در این صورت بعید نیست که گفته شود: جایز است یا حتی واجب است. منتهی موجب جرح و این ها نشود. زدنی که در واقع آخرین درمان است. و این یک استحضانی است که انسان به مناط، یقین پیدا می کند؛ و الاً غالباً به این مرحله نمی رسد.

و لذا نکته اول: یُوخَذُ بیشتر مؤاخذه های متعارف یعنی توبیخ و قهر و این قبیل چیزها است.

و نکته دوم: مؤاخذه باید عقلاتی باشد و این که در دو روایت معتبر امر به ضرب داشت. دو یا سه روایت معتبر هم یُوخَذُ داشت. این مؤاخذه مراتب دارد. این که می گوید: مستحب یا واجب است که شما برای نمازخوانی او امر بکنید یا مؤاخذه بکنید. امر یک چیزی است، مؤاخذه بعدش است و دارای مراتبی است.

## قیود ارتکازی و قرائن لیبیه

### ۱. رعایت مراتب مؤاخذه

مناسبات حکم و موضوع و فهم عرفی این است که باید مراتب رعایت بشود؛ یعنی اول یاد دادن و امر است و مؤاخذه نمی کند. اگر امر، جواب نداد، مؤاخذه می کند. مؤاخذه هم دارای مراتبی است که اول اخم کردن است. و بعید است گفته شود: مؤاخذه اطلاق دارد که می گوید: از همان ابتدای کار می تواند مؤاخذه بکند. یعنی از اول، امر که می کند همراه با مؤاخذه خواهد بود. این رجحان تربیت عبادی، نسبت به نماز که از هفت سال آمده، هم امر و هم مؤاخذه دارد که خود امر و مؤاخذه دو مرتبه هستند و در مؤاخذه هم مراتبی وجود دارد. نمی شود گفت: اطلاق دارد که در مرحله اول، مؤاخذه شدیدی را اعمال می کند. نه خیر همان مؤاخذه های قولی و لسانی و این ها است. قاعدتاً این رجحان یا وجوب، مقید به رعایت مراتب و درجات می شود. این چیزی است که به عرف عرضه می شود. یعنی اگر راوی همان لحظه در مقام محاوره از امام (ع) سوال می کرد، امام (ع) این طور جواب می داد.

و هرکسی هم این کلام را بشنود نمی گوید: یُوخَذُ اطلاق دارد؛ یعنی از اول، مرتبه شدید را اعمال بکند. بلکه این رجحان یا وجوب مقید به مراتبی است که از قیود ارتکازی لیبی متصل به کلام، استفاده می شود. این مورد از جاهایی است که فهم عرفی و ارتکازات عرفی بلافاصله به کلام می چسبد و کلام را معنی دار می کند و نمی گذارد اطلاق منعقد بشود که در دو روایت معتبر آمده که «يُؤَخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ» می گوید یُوخَذُ هم اطلاق دارد برفرض این که ضرب کنار گذاشته شود. پس یُوخَذُ قهر چند روز یا توبیخ های شدید را هم شامل می شود. در جواب گفته

می‌شود نه خیر بلکه حساب و کتابی دارد؛ و باید مراتب رعایت بشود و بدون رعایت مراتب، رجحان یا وجوب در آن نیست. این همان قرائن لیبیه می‌شود که در حکم قرائن متصله است که تقید به مدارج و مراتب پیدا می‌کند و این سلسله مراتب باید رعایت بشود. البته نه آن سلسله دقیق؛ بلکه در حدی که در عرف باید به این مراتب توجه کرد.

## ۲. رعایت حال کودک

اینجا یک قرینه دیگری وجود دارد که «يُؤْخَذُ بِالصَّلَاةِ» و یا «يُؤْمَرُ بِالصَّلَاةِ» امر و أخذ طوری نیست که کودک باید پیوسته عین نماز واجب بزرگان را بخواند با همه شرایط از اول مستمر و پیوسته باشد. زیرا فرض این است که کودک، مکلف نیست تا طرف بفهمد این مورد در رابطه با بچه هفت‌ساله است. یعنی نباید رشته‌آشنایی او با نماز قطع بشود. بنابراین واجب است حال بچه مراعات بشود که انقطاع از نماز پیدا نکند و ناآگاه به نماز نباشد. بی‌انس با نماز نباشد؛ اما از او، نماز با تامة الاجزاء و الشریط و مستمر در پنج نماز، خواسته نشده است. آن‌هم قاعدتاً باید مرحله به مرحله انجام دهد تا اینکه به تکلیف که می‌رسد، عادت بشود. این دو نکته اخیر جزء قیود ارتکازی و قرائن لیبیه هست که کلام را معنادار می‌کند. یعنی در واقع عرف می‌گوید: این کار، یک عملیات تربیتی تمرینی است؛ و مثل امر به معروف و نهی از منکر نگیرید که باید بخواند و اگر نخواند، چنین و چنان می‌شود. پس عملیات در اینجا هم عملیات مرحله‌ای است و هم عملیات تمرینی است. باز هم در تمرین مرحله‌ای است؛ یعنی نه اینکه تامة الاجزاء و الشریط و همیشه و همه‌جا بجا آورد بلکه آرام آرام انجام می‌دهد و دقیق می‌شود.

## نتیجه نهائی

بنابراین یُوْخَذُ، یُوْخَذِ است که ضرب نیست و مادون ضرب است و باید رعایت مراتب در حد عرفی در آن بشود. یُوْخَذِ است که متعلق نماز هم نماز واجب نیست. بلکه نماز تمرینی است که آرام آرام کودک را به سمت واجب می‌برد. یعنی این بیان را القاء به عرف بکنید. عین این است که مثلاً کسی سخنرانی تربیتی بکند و بگوید مواظب نماز بچه‌هایتان باشید، توجه بکنید و یادشان بدهید، این وظیفه شماست.

در اینجا آدم می‌فهمد که این هم یک وظیفه واجب یا راجح است. نه وظیفه‌ای که همین الان این کودک، باید در هفت‌سالگی از علمای بزرگ که دارای کتاب اخلاق است که می‌گویند: قبل از تکلیف مقید به نماز شب و این‌ها بود باشد. نه خیر این‌طور نیست. بلکه تمرینی است و مراتب دارد.

